

متن پیاده سازی شده جلسه پنجاه و هشتم سال دوم درس خارج اصول فقه 4 بهمن ماه 1401

صفحات 151 و 152 : کلیک کنید

بسم الله الرحمن الرحيم

مباحثی در مورد آیه کریمه سوره عنکبوت مطرح شد و بعضی نکات هم باقی ماند که عرض می کنیم. در بحث گذشته اشاره شد که اگر اطلاق آیه را بپذیریم بر علیت تام دلالت می کند و اگر روایتی (بر فرض سند معتبر) بر خلاف آن باشد باید کنار گذاشته شود.

سؤال: بعضی از فضلاء درس مطرح کردند اگر آیه مطلق است آن را با روایت مقید می کنیم، کما اینکه روایاتی را داریم که آیات را مقید می کند و اگر تقیید را نپذیرید آن وقت مباحثی که در اصول در مورد تقیید آیات به روایت مطرح شده است چه می شود؟

جواب: در اینجا بحث این نیست که یک حکم به نحو مطلق از آیه استفاده شود تا مثلاً روایت یک صورت آن را خارج کند، بلکه اینجا ناهمسو است و ما می گوئیم اطلاق آیه اقتضای علیت می کند، حالا اگر روایت ادعای اقتضاء کند این ها با هم قابل جمع نیستند تا بگوئید مطلق و مقید هستند.

بله، اگر مثلاً آیه دال بر یک حکم فقهی مطلق بود، مثل اینکه آیه دلالت می کرد به اینکه زن از همه چیز ارث می برد، بعد روایت بیان می کرد که زن از همه چیز ارث نمی برد، یا اینکه لسان به نحوی است که اباء از تقیید دارد، یعنی وقتی آیه می گوید ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ﴾ فقط وقتی نماز می خواند، این قابل جمع عرفی نیست. لذا باید توجه داشت که مطلق و مقید در زمانی است که امکان جمع عرفی باشد به این نحو که یک سهمی به مطلق و یک سهمی به مقید برسد و بر این اساس ممکن نیست. هر چند ما به این حرف معتقد نیستیم و در بحث گذشته ما این را با «قد یقال» مطرح کردیم اما اگر کسی به آن معتقد باشد دیگر نمی تواند بحث مطلق و مقید را اینجا قائل شود.

نکته اول: بعضی اوقات مطلبی را بیان می کنیم ولی بعضی از افراد برداشت دیگری از آن می کنند. در بحث گذشته مطرح شد اینکه در مورد ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾ بگوئیم اقامه غیر از اتیان است و در هر کجا دستور به اقامه است یعنی امر به احیاء نماز است و اینکه آن را برای مردم بیان کنید، اما اینکه در هر کجا دستور به خواندن باشد مثل اتیان و قرائت نماز، گفتیم این ثابت نیست ولی معنایش این نیست که ما چیزی به نام اقامه نماز نداشته باشیم بلکه اتفاقاً هم خواص و هم حاکمیت مکلف به اقامه نماز به معنای زنده نگه داشتن و تبلیغ نماز هستند، یعنی در حکومت اسلامی باید بخشی از مسئولیت نظام احیاء نماز باشد، مانند احیاء قرآن و شعائر، و اقامه هم در آنجا استعمال می شود، مثلاً در قرآن آمده است ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ مِنْ رَّبِّهِمْ﴾، اقامه اسلام و تورات و نماز، اما اینکه هر کجا اقامه می آید غیر از خواندن باشد این را در بحث گذشته زیر سؤال قرار دادیم و الا اقامه نماز در جای خود ثابت است.

نکته دوم: در بحث گذشته بیان کردیم «مضارع محقق الوقوع را که تعبیر به ماضی شود» به عنوان یک قاعده زیر سؤال قرار دادیم یعنی اینکه بگوئیم تمام آیاتی که تعبیر ماضی دارد، مثلاً در آیات شریفه ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ * وَ بُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾، «أُزْلِفَتِ» و «بُرَزَتِ» فعل ماضی است در حالی که بعداً بهشت به متقین نزدیک می شود و بعداً جهنم برای غاوین ظاهر می شود، در اینجا می گوئیم اشکال ندارد که برای مضارع محقق الوقوع از فعل ماضی استفاده شود، کما اینکه در زبان فارسی هم کسی که بخوهد بگوید این کار را حتماً برای تو انجام می دهم می گوید این کار را انجام شده حساب کن، یعنی کار حتماً انجام می شود. اما با این حال برای این استعمال به دلیل احتیاج داریم، لذا در مورد اینکه آیات را چنین معنا کنیم یک

احتمال دیگر هم وجود دارد که بگوئیم ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ * وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾ یعنی واقعا الان واقع شده است، همانطور که می گوید ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ ظاهرش الان است.

اما مطلبی که امروز داریم به اینکه می گوئیم انسان دوتا بهشت و دو تا جهنم دارد، یک بهشت و جهنمی برای آینده دارد و یک بهشت و جهنمی برای الان دارد، لذا تجسم اعمال معنایش این نیست که بعداً اعمال ایجاد شود بلکه بعداً آنچه الان خداوند در پوشش قرار داده است مجسم می شود.

در اینجا ما می خواستیم این را به عنوان یک قاعده زیر سؤال ببریم اما نه اینکه بخواهیم قائل شویم در کلام عرب فعل ماضی که اراده آینده شده باشد نداریم، بلکه داریم و اگر همراه با قرینه باشد اشکال ندارد.

یا اینکه بعضی از افراد مثلاً گفتند ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾، که می گوئیم اینجا شرط بر روی فعل ماضی آمده است که در اینطور مواقع معنای آینده می دهد، لذا منظور ما در آنجائی بود که شرط نیامده است مثل «أُزْلِفَتِ» و «بُرِّزَتِ»، که ما خواستیم بگوئیم قاعده «مضارع محقق الوقوع را که تعبیر به ماضی شود» بر این ها اعمال نمی شود.

همانطور که می دانید نگاه مثل نحات به آیات یک نگاه عمیق نبوده است چرا که آن ها متخصص نحو بودند اما متخصص کلام نبودند و نمی توانستند معنای آن را درست کنند لذا قانون قرار می دادند به اینکه هر آیه ای که در مورد بهشت و جهنم آمده محقق الوقوع است، پس فعل ماضی آمده است. علیّ آئی حال می گوئیم فی الجملة فعل ماضی معنای مضارع می دهد.

مطلبی را که در بحث گذشته بیان کردیم نتایج مهمی دارد. طبق این مبنا که انسان هر عملی را انجام می دهد در نفسش اثر می گذارد (ولو اثر وضعی) بلکه با یک نگاه دقیق تر نفس و هویت انسان با عملش است و تجسم اعمال هم همین است؛ اینکه روز قیامت انسان ها به صور مختلف محشور می شوند این با نگاه کلامی و فلسفی یعنی همان آینه عملشان است که حقیقت انسان را نشان می دهد و لذا ممکن است یک انسانی مثلاً به شکل گرگ باشد یا به شکل هاله ای از نور باشد. روایت آن را مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذکر کردند.

حالا طبق این مبنا این نکته مطرح می شود که قهراً انسان دوتا بهشت و دوتا جهنم دارد، یک بهشتی که در انسان است ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾، و یک جهنمی که در انسان است ﴿وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾ و یک انسان در جهنم است، یعنی یک جهنمی باشد که انسان داخل آن شود، که گاهی قرآن تعبیر می کند که ﴿فَجَزَاوُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا﴾، اینجا «فی» ظرف است، یعنی انسان در جهنم داخل می شود، مثل اینکه می گوئیم زید در خانه است می گوئیم کافر در جهنم است. البته می توان این را هم به همان بهشت و جهنم درونی توجیه کرد منتهی ظاهر آیه این است و به همین خاطر بعضی از علماء دوتا بهشت و دوتا جهنم را تصویر کردند.

نکته دیگر این است که طبق این مبنا که انسان عین عملش است موازنه اعمال درست می شود. در مورد احباط و حبط چند تفسیر بیان شده است:

1. بعضی ها قائل هستند که اعمال همدیگر را حبط می کنند، مثلاً شخصی یک کار خیری را انجام می دهد و بعد معصیت می کند، اینجا این معصیت آن کار خیر را کلاً از بین می برد یا مثلاً قبلش معصیتی را انجام داده است، کار خیر بعدی دیگر اثر نمی گذارد.

2. بعضی ها قائل شدند احباط اسقاط المتقدم بالتأخر است اما دیگر متأخر به متقدم ساقط نمی شود، یعنی اگر کسی کاری را انجام دهد، عمل دوم عمل اول را نابود می کند اما هیچ وقت عمل اول، عمل دوم را نابود نمی کند.

3. تفسیر معروفی از احباط که تعبیر به موازنه دائم می کنند، به این نحو که انسان کار خوب و کار بد انجام می دهد و ممکن است کسر و انکسار شود.

کسانی که قائل به موازنه هستند (که ظاهر قرآن و روایت هم همین است) می گویند عمل عرض است و عرض هم معروض لازم دارد، بعد اگر یک عمل بخواهد یک عمل را از بین ببرد یا زنده کند به موضوع احتیاج دارد، چون عرض است، حال موضوع آن چیست؟ و لذا بعضی از متکلمین بحث موازنه را در اعمال زیر سؤال قرار دادند.

اگر دقت کرده باشید طبق این مبنا، عمل بدون معروض نیست و معروضش هم خود انسان است بلکه اصلاً در درون انسان کسر و انکسار واقع می شود، آن وقت قهراً این شبهه حلّ خواهد شد.

عبارت متن (صفحه 153): در پاورقی شماره 2: «فسرّ الإحباط بثلاثة تفاسير: و هي إسقاط الثواب المتقدم بالمعصية بعده و

عکسه. اسقاط المتقدم بالتأخر و بقاء المتأخر على حاله. الموازنة؛ یعنی اصلاً کاری به متقدم و متأخر ندارد بلکه اعمال دائماً کسر و انکسار می کنند و اینطور نیست که مثلاً عمل بعدی کلاً عمل قبلی را از بین ببرد یا بالعکس. و هی المدلول علیها من بعض الآيات و الروایات.

و نتیجهٔ ذلك؛ نتیجه بحث های گذشته این می شود که. أن الجحیم و الجنةٔ تكونان فی الانسان و ان كانت جحیم أو جنةٔ اخرى و الانسان فیهما حسب ما دل علیه التعبد من النصوص؛ البته ما نمی خواهیم بگویم دلالت آن نصوص صریح است اما ظاهرش چنین است. كما أن بذلک تدفع شبهةٔ بعضهم على وجود الموازنة و هی (شبهه این است که) أن العمل عرض یحتاج إلى موضوع و لا موضوع له خارجاً حتی یقع طرف الموازنة؛ یعنی چیزی را که می خواهند در ترازو قرار دهند عرض نباشد بلکه باید جوهر باشد، لذا موضوعی برای عمل باقی نمانده است چون طرف آن را انجام داده است. و ذلك؛ بیان جواب این است که. لأن العمل ذو موضوع و هو نفس العامل بل لیس هو الا النفس الانسانية؛ چه کسی می گوید عمل موضوع ندارد بلکه عمل همان نفس انسانی است، و لذا طبق این مبنا عمل عین عامل می شود و به همین خاطر چیزی به نام عمل نداریم بلکه هر چه داریم خود عامل است.

عبارت متن (صفحه 152): ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾، ارتباط این آیه به بحث این است که آیه را بخاطر اضافه «غطاء» به «کاف» ذکر کردیم، یعنی قرآن نمی فرماید «فكشفتنا عنك الغطاء»، لذا مراد این است که همه چیز بوده است منتهی پرده ای که جلوی چشمان بود را کنار زدیم. مضاف به اینکه این اضافه «غطاء» به «کاف» هم یعنی خود انسان این پرده را ایجاد کرده است.

ادامه مطلب: در اینجا می خواهیم با بیان دو مسأله مطلب را تمام کنیم:

1. اینکه هر عملی (خوب و بد) در نفس آدمی اثر می گذارد و بلکه واقعیت انسان با این ها ساخته می شود.

2. اگر کسی بخواهد دلالت آیه ای را از قرآن متوجه شود باید چند چیز را انجام دهد:

اولاً در خود نص دقت کند به اینکه اطلاق و عموم، علیت و استیجاب را به دست بیاورد.

ثانیاً این دلیل را در کنار سایر ادله قرار دهد، که ما از آن تعبیر به نظام حلقوی می کنیم.

ثالثاً به تجربیات و واقعیت خارج نگاه کند. مثلاً اعلام دلالت اقتضاء را به کار می برند یعنی اگر بخواهید به ظاهر دلیلی عمل کنید که مثلاً کذب است، باید به نحوی معنا کرد که تصحیح شود، لذا دلالت اقتضاء در اصول در همین موارد مطرح می شود، مثلاً آیه شریفه می گوید ﴿فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾، بعد می بینیم در حج گاهی همه این ها دیده می شود، لذا باید بگویم مثلاً این «لا رفث» خبر به داعی انشاء است تا تصحیح شود. و لذا نمی توانیم یک روایت یا آیه را خارج از آنچه در خارج می بینیم معنا و تفسیر کنیم.

با توجه به این مقدمات به سراغ آیه می رویم به اینکه از همان روزی که آیه نازل شده است نمازگزارانی را دیده ایم که مرتکب معصیت می شوند، البته آمار فحشاء و منکر بین بی نمازها بیشتر از افرادی است که اهل نماز هستند. بنابراین باید آیه را با توجه به این واقعیت معنا کنیم.

از طرفی می بینیم نماز ظرفیت عظیمی برای ایجاد تحول در انسان دارد، مثلاً دعای وضوء را نگاه کنید که انسان از اول به سراغ آب می رود «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا» می گوید، یعنی انسان با سید انکار مقدمات نماز را شروع می کند، بعد که دستش را می خواهد جلو ببرد می گوید «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» و همچنین برای مسح سر و مسح پا انکار دیگری را می خواند. بعد نماز با اعظم آیات قرآن که «بسم الله» باشد شروع می شود و با مهم ترین سوره از سور قرآن که سوره حمد باشد شروع می شود، یعنی نماز یک کنزی است. انسان وقتی در فقرات نماز دقت و تأمل کند متوجه می شود که این نهاد نماز چه ظرفیتی برای نهی از فحشاء و منکر دارد ولی هیچ وقت نماز هم انسان را مسلوب الاختیار نمی کند به نحوی که معصیت نکند یا معصیت کمی را مرتکب شود، بلکه بسیاری از انسان ها بسیاری از معاصی را انجام می دهند.

به هر حال حرف ما این است که اگر می خواهید آیه را معنا کنید با توجه به واقعیت های بیرون معنا کنید. بله، واقعاً بعضی از نمازها کلاً نهی از فحشاء و منکر می کنند اگر کسی با این نماز متحد شود. امام سجاد (ع) وقتی به ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ می رسیدند 60 مرتبه تکرار می کردند.

جالب این است که اگر جواب ها را ببینید با سطوح مختلف نمازها تنظیم شده است. آن جوابی که می گوید بعضی نمازها باز

می دارد و بعضی نمازها باز نمی دارد با این تفسیر ما تطبیق می کند. آن جوابی که می گوید تا وقتی که مشغول نماز است او را باز می دارد، نسبت به برخی نمازها همینطور است. یا جوابی که می گوید بالاخره یک زمانی یک اثری خواهد گذاشت، این هم تطبیق پیدا می کند. لذا آن تعارضی که در روایات و جواب اعلام دیده می شد با این توضیحاتی که بیان شد حلّ می شود.

الحمد لله رب العالمین